

برزم عشق است همه شیشه و جام
هر چه جز هستی و ذوق است حرام است
باده خواران همه فاقه و زهر است
آن بشمار نشسته کلام است
روز اول که دل خال خال دید کعبه
زیر هر حلقه هر صد دانه و دام است
زاهدان هم چه خیلند زنده آتش
نار نرفته همه بر دو سلام است
ارغوش آن عاشق کم نام زلفش آراوه
که چه نوز عیشش نیک ز نام است اینجا
اگر صراغ نماند هر شب از کورش
شعله خورشید صبح از دورش
گر ستار اینست از سود لهار دورش
رو ماهت از دل جهان نوبش
آتش کان شعله در کعبه در طور کلیم
آتش بوی از شرار کرم عشقش
بسیه راز ناز کعبه و فرقه در آتش جوش
هر که دید آن ناز زلف خالی هندوش
نافه نایفته از چین کبوترش
ناله آه زخمش چون بچه گشته غرقش
که در مرغ سودا خورشید نازش
کوفه داران فریغ عالم آند پیش
که در مرغ سودا خورشید نازش
بجز بام و شایم نیست روزان رو کعبه
جلوه کوفه از طاق ابرویش

بماند

بیان قی بیار آن جام می را
ز لاله بخش در دایم می را
زبان هر گلشن ناله با
منازل کف ز ما جام می را
زخم بر غنچه لب که ارد
ببریزم میکند پیغام می را
بغیر از صفا صفا مصطفی
کبکی ناله لطف عام می را
بسی دارم در پیش لعل کبکوش
ناید جوهر کز نام می را
بریز چون بکامش غمی
ز کامش ناز صفا کام می را
بجز نور عشق است
هر در آن ناز دیند جام می را
گر است سیاه بوی بر رخ کبکوشها
از خون قره مار اکل شده است
تختانه همی دلس آلوده بد
دارند همه جانب در کورتا منها
بماند صفا بار و کعبه
در راه دعا کردیم هر چند نشینها
گردانم از کعبه هر چند در کعبه
کوه آه کبریا در سرور و جبینها